

## سینمای رضا میر کریمی

سروش دباغ

در میان نسل جدید سینماگران ایرانی، افزون بر اصغر فرهادی، سینمای رخشان بنی اعتماد، عبدالرضا کاهانی و رضا میر کریمی را خیلی دوست دارم؛ همچنین برخی از آثار ابراهیم حاتمی کیا، کمال تبریزی، مجید مجیدی و تهمنه میلانی را می پسندم... رضا میر کریمی اخیراً به تورنتو سفر کرده بود، در این سفر یک نوبت به اتفاق دیگر دوستان هموطن در دانشگاه تورنتو به تماشای فیلم «کودک و سرباز» نشستیم و از دیدن آن لذت بردیم، اولین فیلم سینمایی میر کریمی که شانزده سال پیش ساخته شده. در میان آثار میر کریمی، «زیر نور ماه»، «یه حبه قند»، «به همین سادگی» و «امروز» را خیلی دوست دارم. بنا دارم در اولین فرصت، نظیر آنچه درباره «جدایی نادر از سیمین» و «درباره‌الی» فرهادی نوشتم، درباره سینمای میر کریمی نیز بنویسم...

دیروز، پیش از بازگشت میر کریمی به ایران با هم به تفصیل گفتگو کردیم؛ از همصحبتی با او حقیقتاً وقتم خوش شد و لذت بردم و آموختم؛ بی تکلفی و ساده و صمیمی بودن او به دلم نشست. در این دیدار، درباره مؤلفه های سینمای «معناگرا»، رابطه اخلاق و قانون، نسبت میان اراده و جبر و اختیار، احوال و جودی ای نظیر غم و اضطراب اگزیتسیو و مرگ و معنای زندگی، سینمای فرهادی... با هم سخن گفتیم. از اینکه دریافتیم ایشان نیز مثل من زیست - جهان و نگرش سهراب به دنیا را بسیار می پسندد، خرسند شدم. بیش از هر چیز، کاراکترهای خاکستری، و نه سیاه - سفید آثار میر کریمی را دوست دارم، انسانهایی که متوسط الحالند و نه قدیس اند و نه شرور و جانی بالفطره؛ خلایقی که به تعبیر حافظ خرقة تر دامنی دارند و سجاده ای شراب آلوده آدمیانی که به اقتضای مقام و سیاقی که در آن قرار گرفته اند، رفتار می کنند، نه آنچه لزوماً و به نحو کلیشه ای و متعارف از آنها انتظار می رود. همچنین احتراز از داوری درباره قهرمانهای داستان و آنرا بالمره به مخاطب سپردن و واگذار کردن را دوست دارم، نوعی ابهام دلنشین و تامل برانگیز که قوه خیال مخاطب را به پرواز در می آورد و آنرا هم‌نورد افقهای دور می کند. هر چه بیشتر آمده ایم، جهان پیرامون به نزد میر کریمی، به گواهی آثارش، پیچیده و توبرتو تر شده؛ تو گویی «این سقف بلند ساده بسیار نقش» او را بیشتر به حیرت افکنده، از اینرو ترجیح داده همه تن چشم شود و به آنچه در اطراف می گذرد، دوباره و چندباره بنگرد، بدون اینکه لزوماً در پی قضاوت کردن باشد، که «ما هیچ، ما نگاه» و «بهترین چیز رسیدن به نگاهی ست که از حادثه عشق تر است»:

«من نمی دانم/ که چرا می گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست/ و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست/ گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد/ چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید/ واژه ها را باید شست.....»